

بررسی و تحلیل نوستالژی در اشعار فروغ فرخزاد

معصومه صادقی^۱

چکیده

«نوستالژی» در اصطلاح به احساس غم همراه با حسرت هنگامی که فرد به دوره یا اتفاقی در گذشته می اندیشد، گفته می شود؛ به عبارت دیگر نوستالژی حسرت و دلتنگی نسبت به ایام خوش گذشته و اشتیاق بازگشت به آن روزگاران است. این اصطلاح از علم روان شناسی وارد ادبیات شده و ریشه در ضمیر ناخودآگاه انسان دارد. نوستالژی یکی از موضوع های مهم شعر معاصر است. فروغ فرخزاد از جمله شاعرانی است که حسرت گذشته های خوش از دست رفته و یادکرد آن ها در اشعارش بسامد فراوانی دارد. این پژوهش بر آن است تا به شیوه توصیفی - تحلیلی به بررسی عوامل ایجاد غربت و حسرت بر گذشته در شعر این شاعر معاصر بپردازد. یافته ها نشان از آن دارد که مضامین نوستالژیکی همچون غم غربت، کودکی، معشوق، مرگ و آرمان شهر در سروده های فروغ نمود بیشتری یافته است.

واژه های کلیدی: نوستالژی، غم غربت، شعر معاصر، فروغ فرخزاد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.
sadeghi2002@yahoo.com

۱- مقدمه

نوستالژی یا غم غربت واژه‌ای است فرانسوی که ریشه در علم روان‌شناسی دارد و از آن‌جا وارد سایر حوزه‌های علوم انسانی از جمله ادبیات شده است. نوستالژی یک احساس عمومی و طبیعی در میان انسان‌هاست و هنگامی شکل می‌گیرد که فرد مدّت طولانی از خانه و وطن خود دور مانده باشد، پس در این شرایط تلاش می‌کند با یادآوری گذشته و خاطرات آن، غم و اندوه خود را التیام بخشد. اگر یادآوری خاطرات برای شخص به‌گونه‌ای باشد که نسبت به محیط اطراف خود بدبین شود، دچار احساس نوستالژی و دلتنگی می‌گردد (شریفیان، ۱۳۸۶: ۵۳). بازگشت به گذشته و واکاوی آن، گاه با غم و اندوه همراه است؛ «غم و اندوهی که لذّتی سکرآور به همراه دارد» (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۳۹) و نه تنها دردناک نیست، بلکه یادآوری لحظات خوش گذشته موجب شادمانی انسان نیز می‌گردد. هر اندازه فاصله میان زمان حال و گذشته طولانی‌تر باشد، شرایط برای شکل‌گیری نوستالژی در فرد بیشتر و بهتر فراهم می‌شود.

۱-۱- بیان مسأله و سوالات تحقیق

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی برگرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنی «بازگشت» و «algia» به معنی «درد و رنج» است (رضایی، ۱۳۸۷: ۴۳). در فرهنگ واژه‌های دخیل فارسی این کلمه را در معنی حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲) و «فراق، درد دوری، درد جدایی، آرزوی گذشته» (آریانپور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹/۴) به کار برده‌اند.

این واژه در فرهنگ‌نامه آکسفورد احساسی از غصّه آمیخته با لذّت معنی شده و به احساساتی گفته می‌شود که هنگام یادآوری خاطرات خوش گذشته به انسان دست می‌دهد (Hornby, 2005: 1036)؛ در واقع باید گفت نوستالژی اصطلاح روان‌شناسی است که ریشه در ضمیر ناخودآگاه انسان دارد. «ضمیر ناخودآگاه شخص شامل خاطرات فراموش شده و واپس زده و تجسّمات ناخوشایند است» (یونگ، ۱۳۸۳: ۸۸) که در شرایط متفاوت زمانی می‌تواند بروز یابد و در ذهن

تداعی شود.

این واژه را نخستین بار یک پزشک سوئیسی به نام «جوهانس هوفر» به کار برده است (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۶). یکی از پرکاربردترین تعاریفی که برای این واژه به کار برده‌اند، «غم غربت» است. تیورگ احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند (Vantilburg, 1997: ۸۲) که به وسیله جدایی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود (توربر، ۱۹۹۹: ۸۸). این دوری و جدایی «با واکنش‌هایی همراه است که در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا صورت می‌گیرد» (Archer, 1998: 497).

البته باید گفت غربت در نوستالژی در مفهومی وسیع‌تر به کار رفته و شامل دور شدن از مکان یا زمانی خاص در گذشته می‌شود. گاه نوستالژی را رؤیایی می‌دانند «که از دوران گذشته پراقتدار نشأت می‌گیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست» (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱). وقتی افراد در دنیای واقعی با مانعی روبه‌رو می‌شوند یا در شرایطی خاص قرار می‌گیرند، گریزی به گذشته می‌زنند و با حسرت از آن دوران یاد می‌کنند. با توجه به آن که «گریز و سیاحت» یکی از اصول مکتب رمانتیسیم است، نوستالژی در این تعریف با این مکتب ادبی ارتباط پیدا می‌کند. «آزردگی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها و زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی و جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست» (سیدحسینی، ۱۳۶۶: ۹۲). رمانتیک‌ها در این سفرهای رؤیایی که گاه با واقعیت نیز همراه است، در پی یافتن به مدینه فاضله یا شهر آرمانی و در آرزوی یافتن زیبایی مطلوب هستند.

از سویی دیگر نوستالژی با «خاطره» نیز ارتباط پیدا می‌کند؛ در حقیقت «یکی از ستون‌های اصلی نوستالژی بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره است» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۳۸). از این خاطرات با عنوان خاطرات فردی یا جمعی تعبیر می‌شود. خاطره فردی همه حوادث و اتفاقاتی را در برمی‌گیرد که در زندگی ادیبان رخ داده و در آثارشان منعکس شده است. «عشق و زندگی عاشقانه و سفرها از نوع خاطرات فردی تلقی می‌شوند که تکرار آن‌ها به خاطر نارضایتی از وضع موجود، منجر به ایجاد حس

دلتنگی می‌گردد» (همان: ۵۷).

خاطرات فردی و شرایط خاص با خاطرات جمعی در هم آمیخته می‌شود و خاطرات مشترک فرد با اجتماع و محیط را دربرمی‌گیرد، در این صورت است که شاعر با پناه‌بردن به آرمان‌شهری که در ذهن خود متصور می‌شود، به یادآوری خاطرات خود می‌پردازد.

مؤلفه‌های اصلی نوستالژی عبارتند از: «۱- دلتنگی برای گذشته ۲- گرایش برای بازگشت به وطن و زادگاه ۳- بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴- پناه بردن به دوران کودکی و یادکرد حسرت‌آمیز آن ۵- اسطوره‌پردازی ۶- آرکائیسیم ۷- پناه بردن به آرمان‌شهر» (عالی عباس‌آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

فروغ فرخ‌زاد (۱۳۱۳-۱۳۴۵ ه.ش) از شاعران معاصر ایران است که مشخصه‌های نوستالژی در اشعارش برجسته است. با بررسی آثار این شاعر، دو دوره شعری را می‌توان در سروده‌هایش متمایز کرد: دوره اول که دربرگیرنده سه مجموعه «اسیر، دیوار و عصیان» است. شعرهای فروغ در این سه دفتر شعرهای زنانه، سرکش و رمانتیک است. دوره دوم شاعری فروغ با دو اثر «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» آغاز می‌شود. اندیشه‌های فروغ در این دو مجموعه تعدیل یافته و شعر او هویتی مشخص می‌یابد.

انواع مضامین تازه، خلق تصویرهای بدیع و توصیف اشیاء و محیط اطراف و نگرش تازه به مظاهر حیات از دیگر ویژگی‌های شعری اوست (حاکمی، ۱۳۷۹: ۵۴). سروده‌های این شاعر دربرگیرنده انواع مؤلفه‌های نوستالژی است که موجب می‌شود از خلال این مؤلفه‌ها افکار و اندیشه‌ها و احساسات شاعر را دریافت و به علت اصلی سرایش برخی از اشعارش پی‌برد.

این پژوهش بر آن است تا به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- ۱- عوامل ظهور و شکل‌گیری نوستالژی در سروده‌های فروغ فرخ‌زاد چیست؟
- ۲- کدام یک از مؤلفه‌های نوستالژی در اشعار این شاعر برجسته‌تر است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف از این پژوهش بررسی برخی از مؤلفه‌های نوستالژی در سروده‌های فروغ فرخزاد است. با توجه به آن که بخشی از افکار و اندیشه‌های هر شاعر ریشه در گذشته او دارد که در زمان حال انعکاس یافته و بیانگر عواطف و احساسات درونی اوست، انجام این پژوهش جهت پی‌بردن به عواملی که زمینه‌ساز بروز و بازتاب عواطف و احساسات این شاعر گشته ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در ادبیات فارسی پژوهش‌های مختلفی در زمینه نوستالژی صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد: «بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی» (۱۳۹۲) به قلم محمود عباسی و یعقوب فولادی، ادبیات پارسی معاصر، «بررسی فرآیند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» (۱۳۸۶) از مهدی شریفیان، پژوهش‌نامه ادب غنایی، «بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی بر اساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث» (۱۳۸۵) به قلم مهدی شریفیان و شریف تیموری، مجله کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق» (۱۳۸۹) به قلم نجمه نظری و فاطمه کولیوند، متن پژوهی ادبی، اما تاکنون مطالعه نوستالژی در شعر فروغ فرخزاد با رویکرد جدیدی که در این مقاله بدان پرداخته شده صورت نگرفته است.

۲- بحث و یافته‌های تحقیق

۱-۲- مؤلفه‌های نوستالژی در شعر فروغ فرخزاد

۱-۱-۲- نوستالژی دوران کودکی

نوستالژی با خاطره رابطه تنگاتنگی دارد؛ به عبارت دیگر یکی از ستون‌های نوستالژی یادآوری خاطرات است. یادآوری خاطره ما را با تاریخ و گذشته پیوند می‌دهد. داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به اندازه‌ای برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص

احساس نوستالژی و دلتنگی می‌کند. خاطره یادآوری گذشته است و می‌تواند فردی یا اجتماعی باشد (نوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

خاطرات دوران کودکی همواره در ضمیر آدمی جایگاه ویژه‌ای دارند و انسان هر چند وقت یک‌بار به بهانه‌های مختلف میل بازگشت به آن ایام را دارد. شاعران نیز از جمله کسانی هستند که از این مضمون، برای ساختن تصاویر شعری زیبا بهره می‌برند و آن را الهام بخش سرایش لحظه‌های به یاد ماندنی و ماندگار اشعار خود قرار می‌دهند.

برجسته‌ترین ویژگی شعر فروغ بازگشت به گذشته و دوران کودکی است. «فروغ از زندگی خود ناراضی است و آرزوی بازگشت به دوران کودکی و نوجوانی را دارد» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۳۷). او با حسرت و دلتنگی به آن دوران می‌نگرد و با پناه بردن به روزگاران پیشین و مرور خاطرات شیرین آن از زمان حال فاصله می‌گیرد. شعر «آن روزها» از دفتر «تولدی دیگر» درون‌مایه‌ای نوستالژیک دارد و یادآور خاطرات گذشته فروغ است. او با افسوس و حسرت از روزهایی یاد می‌کند که به سرعت سپری شدند:

«آن روزها رفتند/ آن روزهای خوب/ آن روزهای سالم سرشار» (فرخ‌زاد، ۱۳۷۶: ۱۲).

در این شعر تکرار ترکیب «آن روزها» در سراسر شعر، دلبستگی فروغ را به روزهای خردسالی و کودکی نشان می‌دهد و کاربرد صفاتی همچون «خوب» و «سالم» نشان از پاکی و بی‌آلایشی آن روزگاران دارد. پاکی دوران کودکی که از آلایش‌های دنیای بزرگسالان به دور است. کاربرد صفت اشاره به دور «آن» و فعل «رفتند» که به صورت ماضی ساده به کار رفته است، حکایت از گذشت زمان و فاصله گرفتن شاعر از آن روزگاران دارد. لحن فروغ در این شعر لحنی حسرت‌آمیز است و شاعر از آغاز تا پایان شعر از زمان کودکی که غیرقابل بازگشت است، با حسرت و دلتنگی یاد می‌کند.

فروغ در شعر «بعد از تو» از دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نیز با مخاطب قراردادن هفت‌سالگی و عینیت بخشیدن به این مفهوم انتزاعی، هفت

سالگی را لحظه شگفت عزیمت می‌داند:

«ای هفت‌سالگی / ای لحظه شگفت عزیمت / بعد از تو هر چه رفت در انبوهی از جنون و جهالت رفت» (همان: ۴۶-۴۷).

تصاویری که فروغ در این شعر ارائه می‌دهد، دلتنگی‌های او از دوران گذشته و زمان کودکی‌اش را برای مخاطب ملموس می‌سازد. عدد هفت در این شعر تعیین‌کننده مرز میان کودکی و نوجوانی است که شاعر پس از آن وارد دنیای جدیدی می‌شود و تجربه‌های تازه‌ای کسب می‌کند. او از «هفت سالگی» با عنوان «لحظه شگفت عزیمت» یاد می‌کند؛ لحظه‌ای که به سرعت می‌گذرد و فرد قدم به مرحله دیگری از زندگی می‌گذارد؛ مرحله‌ای که با «جنون» و «جهالت» همراه است. مقصود فروغ از این دو واژه ناآرامی است که پس از ورود انسان به هفت سالگی به او دست می‌دهد و دیگر از سکون و آرامش زمان کودکی خبری نیست. فروغ دنیای کودکی را دنیای پاکی می‌داند که به دست انسان نابود می‌شود و حسرت آن روزها را بر دل دارد:

«بعد از تو ما صدای زنجره‌ها را کشتیم / و به صدای زنگ که از روی حرف‌های الفبا برمی‌خاست / و به صدای سوت کارخانه‌های اسلحه‌سازی، دل بستیم / و باختیم، رنگ تو را باختیم ای هفت سالگی / بعد از تو ما به هم خیانت کردیم» (همان: ۴۸).

شاعر در این شعر از طبیعت کمک می‌گیرد و با کاربرد واژگانی که به دوران خردسالی مربوط می‌شود، آن روزگاران را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. صدای زنجره و طنین آن اکنون در گوش خاموش شده است. شاعر در مقابل «صدای زنجره»، «صدای زنگ» و «سوت کارخانه» را قرار می‌دهد و با کاربرد این ترکیب‌ها به رسمی و تصنعی شدن زندگی اشاره می‌کند.

شاعر با انتخاب کلمات و واژگان خاص دوران کودکی و بزرگسالی و کاربرد آن در ساختار نحوی شعر به‌گونه‌ای عمل کرده که مخاطب با تقابل قرار دادن این دو دنیای متضاد دچار حس نوستالژیک گشته و با شاعر در بیان حسرت و دلتنگی از

آن روزگاران همراه می‌شود.

۲-۱-۲- نوستالژی اندیشیدن به مرگ

عوامل و انگیزه‌های گوناگونی زمینه‌ساز اندیشیدن و به تصویر کشیدن جلوه مرگ در شعر شاعران است. ضعف جسمانی، درد و رنج ناشی از شرایط دشوار، مشاهده رنج هم‌نوعان و... نمونه‌ای از آن است. جهان‌بینی هر شاعری در وهله اول متأثر از نحوه نگرش او نسبت به مرگ است. درون‌مایه زوال و نیستی در جای جای شعر فروغ به چشم می‌خورد و این عنصر در سراسر شعر او، انسان را به سوی رخوت و سستی رهنمون می‌سازد. نگاه فروغ به مرگ به صورت‌های گوناگون در سروده‌هایش به تصویر کشیده شده است. او گاه از مرگ می‌هراسد:

«من هیچ‌گاه/ پس از مرگم جرأت نکردم/ که در آینه بنگرم و آن‌قدر/ مرده‌ام که هیچ چیز مرگ مرا دیگر/ ثابت نمی‌کند» (همان: ۳۷۱).

فروغ در جایی دیگر از مرگ این‌گونه سخن می‌گوید:

«بی‌گمان در قعر گوری خفته‌ام/ گوهری دارم ولی آن را ز بیم/ در دل مردابها بنهفته‌ام» (همان: ۱۸۴).

در این شعر شاعر گور خود را به مردابی مانند کرده که گوهر حقیقت وجودی‌اش در آن پنهان گشته است. «خفتن» در این شعر کنایه از مرگ است؛ مرگی که شاعر به آن یقین دارد. بی‌گمان واژه «بیم» در شعر بازگو کننده آن است که فروغ مرگ را با ترس همراه می‌داند. مرگ همچون مردابی شاعر را در خود فرو می‌برد.

او گاه مرگ خود را پیش‌بینی می‌کند و بر این باور است که روزی خواهد مرد. در کلام شاعر بغضی پنهان است:

«مرگ من روزی فرا خواهد رسید/ در بهاری روشن از امواج نور/ در زمستانی غبارآلود و دور/ یا خزانی خالی از فریاد و شور/ مرگ من روزی فرا خواهد رسید» (همان: ۲۸۰).

شاعر با تکرار مصرع «مرگ من روزی فرا خواهد رسید» به محتوم بودن مرگ یقین دارد و مرگ خود را در یکی از فصول سال می‌داند. صفاتی که شاعر برای زمان مرگ خود به کار می‌برد، نگرش او را نسبت به این مقوله نشان می‌دهد: «بهاری روشن از امواج نور» با توجه به این که فصل بهار فصل زایش دوباره طبیعت و حیات است، مرگ در این فصل با نور و روشنایی قرین است، اما از فصل زمستان که طبیعت در آن به خواب مرگ فرو می‌رود، با صفات «غبارآلود» و «دور» یاد می‌کند. نگاه شاعر به مرگ در این فصل نگاهی منفی و تاریک است؛ مرگی که با تیرگی و غبار همراه است. فصل خزان نیز برای فروغ «خالی از فریاد و شور» است. شاید فصل پاییز برای شاعر تداعی‌کننده مرگ عشق باشد. کاربرد فصول مختلف با ویژگی‌های خاص خود در این شعر اگر چه بر زمان آینده دلالت دارد، اما نویدبخش آینده‌ای نزدیک است.

در شعر «در آب‌های سرد تابستان» شاعر نخست مرگ را با نیستی برابر می‌داند، آن‌گاه بی‌اعتباری حیات را ترسیم می‌کند:

«تنهاتر از یک برگ/ با بار شادی‌های مهجورم/ آرام می‌رانم/ تا سرزمین مرگ/ تا ساحل غم‌های پاییزی» (همان: ۳۱۲).

در این شعر واژگان «تنهاتر»، «مهجور»، «آرام» و «مرگ غم» فضای شعر را نوستالژیک و غم‌انگیز کرده و زمینه را برای به تصویر کشیدن مرگ فراهم ساخته است. «شادی‌های مهجور» کنایه از شادی‌ها و لذت‌های روزگاران پیشین است که شاعر از آن‌ها دور مانده است. او خود را از تک برگی که بر شاخه درخت بر جای مانده تنهاتر می‌داند و با یقین به مرگ به سوی آن حرکت می‌کند.

۲-۱-۳- نوستالژی غم غربت

نوستالژی در ادبیات به صورت رفتاری ناخودآگاه در شاعران بروز می‌کند و آنان

در آثار خود با نگاهی به گذشته و یاد کردن از روزگاران پیشین حس دلتنگی خود را در قالب سروده‌های‌شان به تصویر می‌کشند. یکی از مؤلفه‌های بارز نوستالژی «غم غربت و دوری از وطن» است. واژه «غربت» تنها در معنای دوری از وطن به کار نمی‌رود، بلکه این کلمه می‌تواند مفهوم وسیع‌تری را در بر بگیرد و بیگانگی انسان با محیط اطرافش را شامل شود.

توربر (Thurber) مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود (Thurber, 1999: ۸۸).

غربت و تنهایی در شعر فروغ برجسته است. «این غربت محصول دنیای بزرگسالان است و با همه رنج‌ها و ناکامی‌هایش او را احاطه کرده است» (صدیقی، ۱۳۹۰: ۳۷۳).

فروغ در اشعارش درد مشترک «تنهایی، غربت و سرگشتگی» انسان معاصر را بازگو می‌کند (روزبه، ۱۳۸۹: ۱۶۰). شاعر با دیدن چهره خشن دنیای مدرن و شکست معصومیت در آن، خود را در غربتی جانکاه می‌یابد و تنها راه گریز را بازگشت به گذشته و فرار از وضعیت موجود می‌داند.

شعر «جمعه» اگرچه در غربت سروده نشده اما حس غریب شاعر در آن آشکار است:

«جمعه ساکت / جمعه متروک / جمعه چون کوچه‌های کهنه، غم انگیز / جمعه اندیشه‌های تنبل بیمار / جمعه خمیازه‌های موزی کش‌دار / جمعه بی‌انتظار / جمعه تسلیم / خانه خالی» (فرخ‌زاد، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۴).

کاربرد واژه «جمعه» از آغاز تا پایان شعر و تکرار آن در ابتدای هر مصرع نشان از دلتنگی و غربت شاعر در این روز را دارد و کلام او را مؤکد می‌سازد. واژگان «ساکت»، «متروک»، «کهنه»، «غم‌انگیز»، «بیمار» و «خالی» بار معنایی منفی در شعر ایجاد کرده و در القای حس تنهایی شاعر به مخاطب تأثیرگذار است.

فروغ با تشبیه کردن جمعه به کوچه‌ای کهنه و غم انگیز، تکراری بودن این روز را بیان می‌کند، جمعه‌ای که قدمت دارد و این غم و اندوه فقط به یک روز مربوط

نمی‌شود، بلکه همهٔ روزهای تعطیل پایان هفته را در بر می‌گیرد. ترکیبات «اندیشه‌های تنبل بیمار» و «خمیازه‌های موذی کش‌دار» نشان از رخوت و سستی انسان در این روز دارد که هر پویایی و حرکتی را از او سلب می‌کند، جمعه‌ای که کسی در انتظار شاعر نیست و فروغ در تنهایی و انزوا لحظات خود را سپری می‌کند. مصرع پایانی شعر «خانهٔ خالی» بازگوکنندهٔ تنهایی و غربت کامل شاعر است. شاعر در این روز در جمع خانواده احساس دلتنگی و غربت می‌کند و این خود تناقضی زیبا را در شعر ایجاد می‌کند. در شعر «غروب‌ی ابدی» نیز شاعر غربت جاودانهٔ خود را به تصویر می‌کشد و از تنهایی سخن می‌گوید:

«روز یا شب؟ نه ای دوست، غروب‌ی ابدی است/ با عبور دو کبوتر در باد/ چون دو تابوت سپید/ و صداهایی از دور، از آن دست غریب/ بی ثبات و سرگردان، همچون حرکت باد» (همان: ۷۷).

فروغ در این شعر از هنگام غروب سخن می‌گوید و با آوردن صفت «ابدی» جاودانگی آن را بیان می‌کند. واژگانی همچون «غروب»، «تابوت»، «غریب»، «بی ثبات» و «سرگردان» با بار منفی بر نوستالژیک بودن شعر صحه می‌گذارد. همهٔ پدیده‌های طبیعت برای شاعر نشانی از غربت و دلتنگی دارد. پرواز کبوتران در آسمان، صداهایی که از دور به گوش می‌رسد و حتی وزش باد که نشان از ویرانگری دارد، در کنار یکدیگر تابلویی زیبا را ترسیم کرده که تنهایی و غربت شاعر را به تصویر می‌کشند.

این حس تنهایی فقط به زمان مشخص مربوط نمی‌شود، بلکه شاعر آن را به مکان‌ها و فضاهای دور از دسترس نیز تعمیم می‌دهد. در شعر «دیدار در شب» فروغ تنهایی خود در میان مردم شهر را این‌گونه بیان می‌کند:

«و شهر، شهر چه ساکت بود/ من در سراسر طول مسیر خود/ جز با گروهی از مجسمه‌های پریده‌رنگ/ و چند رفتگر/ که بوی خاکروبه و توتون می‌دادند/ و گشتیان خستهٔ

خواب آلود/ با هیچ چیز روبه‌رو نشدم» (همان: ۳۷۲)

شاعر در این شعر برای شهر صفت «ساکت» را به کار می‌برد و این واژه نشان از سکوت و دل‌مردگی شهر دارد؛ در حالی که نام شهر شلوغی و هیاهو را با خود همراه دارد. در شهر همه اشیا و انسان‌ها نشان از مرگ و بی‌روحو دارند. «مجسمه‌های پریده رنگ»، «رفتگرانی که بوی خاکروبه و توتون می‌دهند»، و «گشتیان خسته خواب آلود» همه بی‌حرکتی و سکون را القا می‌کنند و شاعر در میان همه این انسان‌ها غربت و بیگانگی را احساس می‌کند.

۲-۱-۴- نوستالژی دوری از معشوق

یکی از مهم‌ترین عوامل پیدایش نوستالژی، دوری از یار و معشوق است که شاعر را بر آن می‌دارد تا با یادآوری دلدادگی‌هایی که به ناکامی انجامید، در تصاویر شاعرانه خود به توصیف خوشی‌های دوران وصال و حضور در کنار معشوق بپردازد. «عشق، مفسر رابطه عاشقانه میان دو هستی واقعاً زنده است، دو هستی واقعاً زنده با همه جسمیت، ذهنیت، غیبت و حضور، ظاهر و باطن و خواسته‌ها و گرایش‌ها و چشم‌اندازهای‌شان» (مختاری، ۱۳۷۷: ۲۵)؛ به عبارت دیگر «عشق زبان فرا انسانی است، زبانی است که در آن انسان (عاشق) قادر است با همه چیز و همه کس بدون هیچ فریب و آزاری بنشینند، عشق زبان الهی است» (کریمی، ۱۳۹۸: ۷۵).

نگاه فروغ به عشق و احوال آن دو گونه است: او در مجموعه‌های نخستین سروده‌هایش به نوعی عشق جسمانی و زنانه توجه دارد و معشوق او معشوقی زمینی است. شعرهای «افسانه تلخ»، «چشم به راه»، «آینه شکسته»، «خسته»، «بازگشت»، «راز من» از دفتر «اسیر» و شعر «آرزو» از دفتر دیوار و شعر «گره» و «از راهی دور» از مجموعه «اسیر» سروده‌هایی نوستالژیک هستند که فروغ در آن‌ها از نوعی عشق زمینی سخن می‌گوید، اما در دو مجموعه آخر، کلامش با سروده‌های پیشین متفاوت است.

اگرچه او در این اشعار نیز مانند گذشته از دوری معشوق شکوه می‌کند، اما نگرش او نسبت به آن و انتخاب واژگان در بیان دلتنگی‌ها و توصیف معشوق

عمیق‌تر شده و معشوق او فراتر از یک انسان با ویژگی‌های جسمانی است. او در شعر «یادی از گذشته» از دفتر «اسیر» از معشوق و روزهای خوبی که با او گذرانده یاد کرده این‌گونه دلتنگی خود را ابراز می‌کند:

«بر دامنم غنوده چو طفلی و من ز مهر/ بوسیده‌ام دو دیده در خواب رفته را» (همان: ۳۵).

او گاه با مخاطب قرار دادن معشوق، او را یگانه‌ترین یار می‌خواند و از مهربانی‌های دروغین او یاد می‌کند:

«چه مهربان بودی ای یار، ای یگانه‌ترین یار/ چه مهربان بودی وقتی دروغ می‌گفتی/ چه مهربان بودی وقتی پلک‌های آینه را می‌بستی/ و چلچراغ‌ها را/ از ساقه‌های سیمی می‌چیدی/ و در سیاهی ظالم مرا به سوی چراگاه عشق می‌بردی» (همان: ۱۴۵).

شاعر در این شعر با استفاده از عنصر تکرار و با کاربرد تشخیص «پلک آینه» و اضافه تشبیهی «چراگاه عشق» با افسوس و حسرت از عشق و روزگاران شیرین گذشته یاد می‌کند. «آینه» و «چلچراغ» نماد حقیقت و روشنایی است که معشوق با برداشتن آن‌ها چشمان شاعر را به روی نور و حقیقت بسته و در میان ظلمت و تاریکی او را به سوی «چراگاه عشق» رهنمون گشته است. شعر «سفر» بیانگر دلتنگی‌های فروغ از فراق معشوق است. او از دوری معشوق سخت آشفته است:

«همه شب با دلم کسی می‌گفت/ سخت آشفته‌ای ز دیدارش/ صبحدم با ستارگان سپید/ می‌رود می‌رود نگهدارش.../ آه! اکنون تو رفته‌ای و غروب/ سایه می‌گسترده به سینۀ راه/ نرم نرمک خدای تیره غم/ می‌نهد پا به معبد نگهم» (همان: ۲۸-۲۹).

در این شعر کاربرد واژگان «شب»، «آشفته»، «غروب»، «تیره» و «غم» در بیان حس نوستالژیک شاعر و القای آن به مخاطب تأثیرگذار است. چشمان شاعر در دوری از معشوق همچون معبدی است که غم و اندوه در آن مسکن گزیده است.

۲-۱-۵- نوستالژی آرمان شهر

فروغ پیش از آن که بخواهد دنیای آرمانی جدیدی را به ما نشان دهد، تصویرگر دنیای واقعی خود است تا شاید مخاطب او با پی بردن به زشتی‌ها و پلشتی‌های دنیای واقعی، جهانی ایده آل را در ذهن خود مجسم کند؛ در واقع تلاش فروغ برای تحقق آینده‌ای بی‌آلایش در جهان انسانی است: «من از جهان بی‌تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم»؛ دنیایی که در آن افکار و اندیشه‌ها حتی الفاظ و صداها از قید وابستگی‌های زمینی بودن رها شده‌اند.

بازرزش‌ترین آرمان شهر فروغ در دو مجموعه آخر «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» ترسیم می‌شود. فروغ در این مجموعه به دنبال انسان آرمانی خود است؛ منجی که می‌کوشد سیاهی و ظلمت را کنار زده و سعادت و خوشبختی را به همراه آورد. اگرچه او با ناامیدی از منجی سخن می‌گوید و انجام هر تغییری را در جامعه آن زمان ناممکن می‌داند.

فروغ در شعر «کسی که مثل هیچ کس نیست» از مجموعه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» با سخن گفتن از این انسان آرمانی تلاش می‌کند آرمان شهر خود را که اساس آن عدالت و برابری افلاطونی است، بنا کند:

«کسی که از آسمان توپ‌خانه در شب آتش بازی می‌آید/ و سفره را می‌اندازد و نان را قسمت می‌کند/ و باغ ملی را قسمت می‌کند/ و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند...» (همان: ۷۸).

شاعر در این شعر برای تحقق حضور انسان آرمانی، شرایط زمانی و مکانی خاصی را مشخص می‌کند: «آسمان توپ‌خانه»، «شب آتش بازی»، «انسان آسمانی که زمینی نیست و به زمان و مکان خاصی تعلق ندارد»، سپس فروغ کارکرد آن فرد را بیان می‌کند و با تکرار فعل «قسمت می‌کند» که به صورت مضارع اخباری بیان شده است، به عدالت و دادگستری آن انسان آرمانی اشاره می‌کند.

انسان آرمانی فروغ نخست به کارهای کوچک می‌پردازد و سپس انجام کارهای سنگین را عهده‌دار می‌شود. این عدالت از خانه آغاز شده به جامعه تعمیم داده می‌شود. «باغ دل» دنیای بزرگتری است که آرمان طلبی فروغ در آن جا محقق می‌شود.

شاعر در جایی دیگر آمدن این انسان آرمانی را این گونه نوید می‌دهد:

«کسی می‌آید/ کسی می‌آید/ کسی دیگر/ کسی بهتر/ کسی که مثل هیچ کس نیست/
مثل پدر نیست/ مثل یحیی نیست/ مثل مادر نیست» (همان: ۳۵۷-۳۵۸).

فروغ در این شعر نیز با تکرار، کلام خود را مؤکد می‌سازد. انسان آرمانی او شناخته شده نیست و شاعر با کار برد ضمیر مبهم «کسی» از او نام می‌برد. این تکرار به کلام او جنبه تأکیدی می‌دهد و یقین قلبی او را از حضور آن منجی بازگو می‌کند. انسان آرمانی فروغ با دیگر افراد روزگارش متفاوت است و با انسان‌های زمینی قابل مقایسه نیست. جایگاه او از افرادی همچون «پدر»، «مادر» و دیگر اعضای خانواده نیز بالاتر است. حضور این فرد می‌تواند نویدبخش جامعه‌ای آرمانی برای انسان این روزگار - که در بند تعلقات و وابستگی‌های زمینی گرفتار است - باشد.

۳- نتیجه‌گیری

نوستالژی یکی از مؤلفه‌های مهم مکتب رمانتیسیم است که فرد در آن با مرور خاطرات گذشته دچار غم و اندوه گشته، آرزومند بازگشت به آن روزگاران است. اشعار فروغ فرخزاد به عنوان شاعر مکتب رمانتیسیم، نمونه برجسته نوستالژیک یا غم غربت در ادب فارسی است. پناه بردن به دوران کودکی و یاد کرد حسرت آمیز آن، اندیشیدن به مرگ، بیان غم غربت، ناکامی در عشق و دوری از معشوق و ترسیم آرمان شهر از مهم‌ترین مؤلفه‌های این مکتب در اشعار اوست.

فروغ در سروده‌های خود با حسرت و دل‌تنگی به روزهای کودکی می‌نگرد. نگاه فروغ به مرگ تأمل‌برانگیز است. او گاه از مرگ می‌هراسد و گاه به استقبال مرگ می‌رود؛ تا جایی که مرگ خود را پیش‌بینی می‌کند. غربت و تنهایی نیز در شعر فروغ برجسته است. او با محیط اطراف خود احساس بیگانگی می‌کند و پیوسته بازگشتی به گذشته دارد. عشق در نزد او جایگاه والایی دارد و شاعر پیوسته از معشوق و دوری از او سخن می‌گوید. فروغ ضمن به تصویر کشیدن دنیای واقعی، دنیای آرمانی خویش را برای مخاطب ترسیم می‌کند.

کتابشناسی

- ۱- انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*، چاپ اول، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ۲- آریانپور، منوچهر، (۱۳۸۰)، *فرهنگ پیشرو آریانپور انگلیسی - فارسی*، جلد ۴، تهران: جهان رایانه.
- ۳- باطنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *فرهنگ معاصر انگلیسی- فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۴- حاکمی، اسماعیل، (۱۳۷۹)، *ادبیات معاصر ایران*، تهران: اساطیر.
- ۵- رضایی، احمد، (۱۳۸۷)، *«نوستالژی، دلتنگی و حسرت عارفانه در شعر سال‌های نخستین پس از جنگ تحمیلی»*، کتاب ماه ادبیات، شماره ۲۲، پیاپی ۱۳۶، صص ۴۲-۴۶.
- ۶- روزبه، محمدرضا، (۱۳۸۹)، *ادبیات معاصر ایران (شعر)*، تهران: روزگار.
- ۷- سیدحسینی، رضا، (۱۳۶۶)، *مکتب‌های ادبی*، جلد اول، تهران: نگاه.
- ۸- شاملو، سعید، (۱۳۷۵)، *آسیب‌شناسی روانی*، چاپ ششم، تهران: رشد.
- ۹- شریفیان، مهدی؛ تیموری، شریف، (۱۳۸۶)، *«بررسی فرآیند نوستالژی در شعر معاصر فارسی»*، کاوش‌نامه، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۳۳-۶۲.
- ۱۰- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، *نگاهی به فروغ*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- ۱۱- عالی عباس‌آباد، یوسف، (۱۳۸۷)، *«در غم غربت شعر معاصر»*، گوهر گویا، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰.
- ۱۲- فرخ‌زاد، فروغ، (۱۳۷۶)، *دیوان اشعار*، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- ۱۳- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۸۳)، *روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه*، ترجمه محمدعلی امیری، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.

14- Archer, J, Irland, J, Amus, S. L, Board, H, & Currid, L, (1998). *Duration of Home sickness scale*, Britrsb Journal of psychology, 89-205.

15- Hornby, A. S, (2005), Oxford *Advanced Learner's Dictionary of current English press* Sixth edition: Oxford, university press.

16- Vantilburg, M.A.L, (1997). *The psychological context of homesickness. In M,A,L. Vanilbor & A.J.J.M.Vingerhoets(Eds), psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress*, 39. Tilburg univercity press.